

نبرد بین حقیقت و واقعیت یا

راز جاودانگی دکتر مصدق

« دیدن روی تو را دیده ی جان بین باید »

« وین کجا مرتبه ی چشم جهان بین من است »

« حافظ »

بازماندگان و طرفداران استبداد سیاسی و استبداد دینی و استبداد مسلکی، هدفی جز محو آثار نکبت بار فرهنگ این سه الگوی بدلی در حافظه جمعی مردم ایران ندارند، قدرت استبدادی جز از راه اعمال زور و خدعه و مهمتر از همه مردم فریبی و سوء استفاده از محذورات زندگی توده ها بدست نمی آید پس بهتر آنست که لابد گذشته را به گذشته بسپاریم!

وضعیت امروز ایران و عملکرد ضد آزادی و ترقیخواهی تاریخی نظام ولایت دینی پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، دنباله ی طبیعی ناکامی و شکست پیشگامان انقلاب مشروطیت براساس دو کودتای سال ۱۲۹۹ و سال ۱۳۳۲ به نفع استبداد مطلقه پهلوی ها و منافع استعماری و استراتژیک سیاسی انگلیس و روسیه و آمریکا است. با نگاه به وضع امروز ایران از این زاویه و کیفیت تسلط قشری ترین عناصر ضد عقلانیت بشری بر حکومت و حاکمیت مردم، می توان به رمز و راز تخطئه شخصیت سیاسی و اجتماعی دکتر مصدق و کیفیت رهبری او در رأس جنبش آزادی خواهی ضد استبداد و ضد استعمار واقف شد. سراسر زندگی سیاسی و اجتماعی دکتر مصدق را می توان با تکیه بر سیر و سلوک اخلاقی او چه در دوران فعالیت و چه در دوران خانه نشینی در مخالفت او با استبداد قدرت سیاسی و با استعمار دخالت اجانب خلاصه کرد.

اما ایراد آسیب شناسان و تبارشناسان و تاریخ نویسان نوظهور بر دکتر مصدق این است که دکتر مصدق واقعیت وضع موجود را درنیافت و به جای سازش با واقعیت به لجاجت با واقعیت پرداخت و در نتیجه فرصت مطلوب را به ضرر مردم از دست داد.

اما این نظریه پردازان آسیب شناس نوظهور در تلاش مذبوحانه خود در قلب حقیقت معطوف به مصلحت تاریخی عامه مردم به نفع واقعیت معطوف به مصلحت خواص حاکم، میدانند که رو به رو شدن با واقعیت موجود به معنای سازش با

واقعیت نیست، بلکه تغییر واقعیت موجود به نفع حقیقتی آرمانی است که خود در صورت تحقق، ذیر یازود در تداول تحولات دوران به واقعیت موجود تبدیل می شود که خود در تضاد با حقیقتی دیگر قرار می گیرد. در این جاست که به قول حافظ، اگر ریگی در کفش آسیب شناسان و پژوهشگران نوظهور نباشد دیدن شخصیت دکتر مصدق در ابعاد سیاسی و اجتماعی و مخصوصاً در بینش اخلاقی او به « دیده جان بین » نیاز دارد، اما نگاه از این زاویه در نبرد دکتر مصدق با ایمان به حقیقت تاریخی تلاش پیشگامان نهضت بیداری ایران با واقعیت آن روز یعنی سلطه استبداد سیاسی در پیوند با استعمار بیگانه در مرتبه « چشم جهان بین » آسیب شناسان و تاریخ نویسان نوظهور یا مشاطه گران تازه کار و ناشی چهره زشت و سیاه استبداد سلطنتی و محافظه کاران جدید استعماری نیست.

زیرا از توجیه واقعیت اثری جز قلب حقیقت باقی نمی ماند و این هنر مخصوص سیاست بازان مستبد و نظریه پردازان آنهاست، وقتی از رئیس جمهور تازه منتخب فرانسه آقای سارکوزی در سفر به آفریقا می پرسند علت سفر شما به کشور گابون که رئیس جمهور آن عمر یونگو از سال استقلال آن کشور ۱۹۶۷ تا امروز چهل سال متوالی صندلی ریاست جمهوری را با اعمال زور و استبداد اشغال کرده است چیست؟ پاسخ او در دو کلمه این است که: « من نمی گویم این وضع در گابون قابل تحمل است، من می گویم این یک واقعیت است » (لو موند ۲۸ ژانویه ۲۰۰۷) پاسخ سارکوزی از واقعیت یعنی قلب حقیقت، چرا برای این که کشور گابون مستعمره فرانسه بود و دارای ذخایر نفتی است که زیر نظارت فرانسه قرار دارد و آقای عمر یونگو هم نظیر همه مستبدان زیر سلطه در مقابل حمایت سیاسی و نظامی فرانسه مطیع سیاست این کشور است. واقعیت برای رئیس جمهور فرانسه همان چیزی است که با منافع کشور او، در تضاد با منافع مردم گابون هماهنگ است.

این که مشکل هیچ آسیب شناسی از جدید و قدیم با دکتر مصدق و شخصیت او حل نمی شود در این است که دکتر مصدق همان کسی است که با سلطنت برآمده از کودتای ۱۲۹۹ دست پخت امپراطوری انگلیس به نفع رضاخان میرپنج در مقام نماینده مجلس مخالفت کرد، و سی سال بعد با رهبری جنبش ضد استبدادی و ضد استعماری ملی شدن صنعت نفت و امتناع از قبول واقعیت یعنی سازش در جهت بقای منافع و نفوذ امپراطوری، راه کودتا را که سرانجام منجر به سقوط سلطنت استبداد پهلوی شد هموار نمود.

لوی هندرسن در گزارش خود به وزارت خارجه آمریکا به مناسبت تسلیم

اعتبارنامه خود در ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۱ از نیت باطنی شاه پرده بر میدارد و گفته او را نقل می کند که « من به این نتیجه رسیده ام که لازمست خود را از دست مصدق نجات دهم و آنچه اکنون ذهن مرا مشوش ساخته این است که برای برکناری او از چه راهی بهتر است عمل کنیم.» (نقل از جلد اول کتاب اسناد سخن می گویند). حال بر آسیب شناسان و تاریخ نویسان نوظهور است که با نگاه به آن روزگار و اندکی مراجعه به وجدان خود از خود بپرسند که محمد رضا شاه با نجات از مصدق از چه چیز می خواست خود را نجات دهد؟ جز نجات از بازگشت به روح قانون اساسی مشروطیت که شاه باید سلطنت کند نه حکومت، و جز استقلال سیاسی مملکت از نفوذ بیگانه، اما این تنها او نبود که می خواست خود را از دست مصدق نجات دهد، مالکین بزرگی که از دوران رضا شاه در صندلی های مجلس شورای ملی لانه کرده بودند، آخوندهائی که در مقام مرجعیت دینی به مدد وجوهات و اوقاف و مساجد و منابر بر ذهن و زبان توده های عقب مانده از فرهنگ واقعی حکومت میکردند، امپراطوری انگلیس و شرکت های نفتی آمریکائی و اروپائی، رهبری حزب توده هماهنگ با سیاست کمونیسم روسی، این ها نیز هر یک به تناسب هدفهای خود نه با دکتر مصدق، بلکه با استقرار آزادی و حضور و مشارکت مردم در حاکمیت بر خود و خروج از مدار عقب ماندگی از پیشرفت و توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مخالف بودند، آنها وجود و ادامه حضور و رهبری دکتر مصدق را به خاطر مقبولیت عامه و سابقه تاریخی مبارزه اش با استبداد خطری برای نهادی شدن بیداری و تحرک و پویائی جامعه بر علیه منافع خود تلقی می کردند. این که دکتر مصدق به عنوان نوک پیکان جنبش آزادی خواهی ایران این چنین و همچنان مورد حمله بازماندگان و طرفداران آسیب شناس و تبارشناس سلطنت پهلوی و تاریک اندیشان ولایت آخوندی قرار دارد و برای چپ های افسون شده دوران استالینی به معمای لاینحل پدیده ای انقلابی در شکم سرمایه داری بی سر و پای ایران در آمده است خود پرسش دیگری در این زمینه است که کسی که به قول مخالفان چپ و راست، از وجود او در مقام رهبری، جنبش چیزی جز شکست نصیب او و مردم نشد چگونه است که همچنان نام و نشان او در ذهن و زبان مردم ایران و نسل های جوان پس از او زنده است؟

شگفت آنکه دکتر مصدق چه در دوران کوتاه نخست وزیری خود (که از دو سال و هفت ماه تجاوز نکرد) و چه پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ که عمر او در زندان و تبعید در ملک شخصی اش سپری شد، هیچگاه از تهمت و ناسزای زبان درازان و قلم به مزدان دوران ۳۵ ساله استبداد پهلوی و دوران کنونی ۲۸ ساله

استبداد ولایت مطلق آخوند در امان نماند و حتی محمد رضا شاه و خمینی هم بی اعتنا به افکار عمومی نتوانستند جانب احتیاط نگهدارند و از ابراز علنی کینه و نفرت خود نسبت به دکتر مصدق خودداری نکردند. راز محبوبیت و جاودانگی خاطره دکتر مصدق در وجدان تاریخی جامعه ایرانی آنجائی است که دکتر مصدق هنگامی که در برابر نبرد سرنوشت ساز بین حقیقت یا ملی شدن و استیفای کامل حقوق مردم ایران در صنعت نفت و واقعیت یا تن دادن به نوعی ملی شدن! یا چشم پوشی از حقیقت به نفع ادامه حضور بیگانه قرار گرفت، دوام بر حقیقت و ایستادگی را بر گزید همان گونه که در مجلس پنجم شورای ملی در مخالفت با استقرار سلطنت استبدادی سردار سپه از اعتقاد به آزادی و آرمانهای انقلاب مشروطیت دفاع کرد. از نگاه به این نکته که در بزنگاههای تاریخی سرنوشت انسانها، چگونه شکست خوردگان عرصه حقیقت به محبوبیت جاودانه میرسند و پیروزمندان میدان واقعیت به زباله دانی تاریخ می افتند، مرا به یاد تازه ترین واقعه در زمینه این پرسش یا مسئله پرسش برانگیز (پروپلماتیک) می اندازد، و آن حرکت زین الدین زیدان ستاره درخشان تیم ملی فوتبال فرانسه در جام مسابقات جهانی فوتبال سال ۲۰۰۶ است که چگونه پایمردی بر حفظ حقیقت وجودی خویشتن خویش را بر واقعیت مصلحت و منفعت جمعی ترجیح داد، یعنی از پیروزی ظاهری خود به قیمت شکست اصول اخلاقی خویش امتناع ورزید.

در این مسابقه که سرنوشت برنده جام جهانی فوتبال تعیین می شد، برتری تیم فرانسه در حال و هوای بازی میان دو تیم پر زور رقیب و چرخش و واچرخش های ماهرانه و زیبای زیدان آشکار بود، اما ناگهان در گرماگرم بازی زیدان از پشت بازیکن مهاجم ایتالیا چند گام به جلو برداشت و از رو به سرش را بر شکم رقیب خود کوبید و او را از پشت بر زمین انداخت، یک لحظه سکوت و بهتی سنگین سراسر استادیوم عظیم و دهها هزار تماشاچی آن را فرا گرفت و لختی نگذشت که داور مسابقه با کشیدن برگ قرمز حکم اخراج زین الدین زیدان قهرمان محبوب مردم فرانسه را از زمین مسابقه صادر کرد، مسابقه ادامه یافت و بازی بدون حضور زیدان به نفع تیم ایتالیا تمام شد.

در ظاهر قضیه عمل زیدان یعنی تخطی از مقررات قانونی بازی و حمله بدنی یا فیزیکی به رقیب، تیم فوتبال فرانسه را با تمام بختی که برای برنده شدن و بردن جام قهرمان جهانی مسابقات داشت محروم کرد، اما در باطن، زیدان بدون توجه به این موقعیت حساس و افتخار آفرین برای ورزش فرانسه و تیم ملی آن به ظاهر عنان اختیار را در برابر فحش های ناموسی و توهین های لفظی که در طی لحظات

بازی از رقیب یاوه گوی خود شنیده بود، به کف احساسات خود سپرد اما در باطن واقعیت در دسترس یا پیروزی محتوم تیم ملی فوتبال فرانسه را در مسابقات جام جهانی در پای حقیقت مورد ایمان خود، یعنی دفاع از حریت ضمیر و فضیلت اخلاقی خود در برابر رذیلت اخلاقی رقیب قربانی کرد. در بادی امر زبان به سرزنش او گشودند و عمل او را موجب شکست تیم ملی و محرومیت از پیروزی فرانسه در جام جهانی فوتبال دانستند. اما طرفه آنست که این شکست و آن عمل ذره ای از احساسات افکار عمومی فرانسه نسبت به قهرمان نامی تیم ملی خود و محبوبیت او اثر نگذاشت، زین الدین زیدان بین حقیقت یا شخصیت نهفته در خویشتن خویش، یعنی اصول فضیلت اخلاقی و حریت و آزادگی ضمیری که مورد توهین و تحقیر قرار گرفته بود و واقعیت یا شخصیت برونی متصل به جمع خود، حقیقت یا دفاع از اصول اخلاقی خود را بر شکستن شخصیت خود و قبول تحقیر و توهین به نفع شخصیت برونی خود ترجیح داد. او شکست واقعیت را در برابر پیروزی حقیقت با قبول همه آثار منفی و تحمل همه ی ضررهای احتمالی آن پذیرفت و این کاری است که از عهده همه کسان (تا چه رسد به ناکسان) بر نمی آید، نبرد بین حقیقت و واقعیت تراژدی انسانهایی است که رد پای سرنوشت آنها را تا دورترین مرزهای تاریخ بشری میگستراند. اگر کسانی روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ را به خاطر داشته باشند که چگونه سه هفته پس از سقوط ناگهانی سلطنت پهلوی و ورود خمینی به تهران، دهها هزار نفر از مردم تهران به مناسبت سال وفات دکتر مصدق به سوی آرامگاه یا تبعیدگاه او در احمدآباد بین راه تهران و قزوین براه افتاده بودند، شاید اندکی باعث شرمساری مفرضان آسیب شناس اجتماعی و مورخان و پژوهشگرانی شود که همچنان حضور محو نشدنی خاطره دکتر مصدق را در وجدان تاریخی جامعه مانع محو شدن آثار نکبت بار کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و آغاز استبداد مطلقه محمد رضا شاه و استعمار مشترک آمریکا-انگلیس میدانند.

اما در واقع برای شاگردان ناشی مکتب آسیب شناسی آمریکائی و پهلوی طلبان این نکته قابل هضم نیست که با دکتر مصدق و پیروی او از حقیقت یعنی دفاع از اصول آرمانهای مردمی در برابر واقعیت یعنی چیرگی دشمنان رنگارنگ (از دربار پهلوی و انگلیس و آمریکا تا حوزه های دینی و رهبری حزب توده به نیابت از روسیه شوروی و ملاکین بزرگ) و ضعف بلوغ اجتماعی جامعه ناشی از استبداد کودتای ۱۲۹۹ بر ضد انقلاب مشروطیت، نه فقط زمینه سقوط سلطنت موروئی خودکامه با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فراهم شد، بلکه راه محتوم آینده ی زوال حاکمیت مذهبی با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و ادغام دین و دولت در یکدیگر نیز

گشوده شد، اما نویسنده ی آمریکائی استیون کینزر در کتاب خود به نام « همه ی مردان شاه» پا را از این حد هم فراتر گذاشته است، به نظر او، رد پای حمله به برجهای تجارت جهانی در نیویورک و پنتاگون در واشنگتن به وسیله اعضای القاعده اسامه بن لادن در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را باید در کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران علیه دولت قانونی دکتر مصدق به کمک آمریکا و به خاطر منافع نفتی او در ایران و منطقه خلیج فارس جست و جو کرد.

جنبش ملی کردن صنعت نفت به ابتکار و رهبری دکتر مصدق شمشیری دو تیغه یا خیزشی انقلابی بود که با تیغه ای پیوند دیرینه سیاست بیگانگان را با نظام سیاسی ایران قطع و با تیغه دیگر بنیان استبدادی را از ساختار نظام سیاسی ایران ویران می کرد، و این گناهی نابخشودنی برای الگوهای بدلی دو هزار پانصد ساله ی استبداد ایرانی بود. دکتر مصدق در دادگاه فرمایشی نظامی در سال ۱۳۳۲، هنگام دفاع از خود می گوید: « تنها گناه من و گناه بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کردم و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم ترین امپراطوری جهان را از این مملکت برچیدم، حیات من و مال من و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرفرازی میلیون ها ایرانی و نسل های متوالی این ملت کوچکترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آورده اند هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سر حد امکان انجام داده ام...»

توجیه این گناه نابخشودنی از سوی دشمنان آزادی و استقلال ایران و استقرار حکومت قانونی را باید از اسناد رسمی برپا کنندگان کودتای مرداد ۱۳۳۲ طلب کرد که حتی پس از توطئه کودتا و تشکیل دولت زاهدی و شروع مذاکرات برای بازگرداندن آب رفته به جوی شرکت های آمریکائی و انگلیسی و فرانسوی و هلندی و تثبیت سلطنت استبدادی پهلوی، دولت امریکا در پیش بینی احتمالات در صورت برخورد با مقاومت مردم ایران رها کردن ایران را در کام کمونیسم نیز از دایره ی محاسبات سیاسی خود خارج نمی سازد. این مطلب را سند شماره ۳۹۹ به نقل از کتاب گرانقدر « پنج دهه پس از کودتا - اسناد سخن می گویند - ۱۳۳۱» بازگو می کند به این تفصیل:

سند شماره ۳۹۹ - یادداشت بابرود معاون وزیر امور خارجه در امور خاورمیانه، جنوب آسیا و آفریقا برای وزیر امور خارجه - سری واشنگتن ۲۳ دسامبر ۱۹۵۳ (چهار ماه پس از کودتا - اوت ۱۹۵۳).

موضوع: کمک به ایران در آینده

پیوست الف عبارت از خلاصه ای از نکات عمده یادداشتی است که در برگیرنده نظرات اولیه و غیر نهائی سفیر هندرسن در مورد کمک به ایران در آینده می باشد. این یادداشت به پیوست نامه ای از سوی سفیر به نیکسون معاون رئیس جمهور تسلیم گردید....

برگ پیوست الف - سری

کمک ایالات متحده به ایران

« ۱ - کمک های مالی فوری - رویدادهای احتمالی زیرین در ماه های مارس و یا آوریل ۱۹۵۴، هنگامی که کمک های فوری آمریکا به ایران پایان می پذیرد پیش می آید.»

این احتمالات از نظر هندرسون سفیر آمریکا در یادداشت بابرود به چهار قسمت الف - ب - پ و ت طرح می شود که در این چهار قسمت تکلیف کیفیت ادامه کمک های مالی از سوی آمریکا به دولت کودتا پیش بینی و از سوی سفیر توصیه می شود. سر فصل های سه قسمت اول به قرار زیر است

« الف - هرگاه سازش و توافق در محدوده زمانی چند ماه آینده صورت گیرد....»

« ب - هرگاه سازش و توافق در مورد نفت حاصل نگردد و به عقیده ما تقصیر به گردن انگلیس باشد....»

« پ - هرگاه توافق و سازش به دلایل فنی که معلول قصور انگلیس ها و ایرانیان نباشد به تعویق بیفتد....»

در مورد بند « الف » که قرارداد با تسلیم کامل دولت کودتا در برابر خواسته های آمریکا و انگلیس منعقد و به تصویب مجلس برسد، طبق توصیه هندرسن سفیر آمریکائی ضد ملی شدن صنعت نفت برای تحقق نیازهای دولت به کمک های مالی فوق العاده برای از سر گذراندن دوران دشوار تا زمانی که مقادیر عمده نفت به جریان درآید دولت آمریکا بایستی آماده باشد میان ۱۵ تا ۲۵ میلیارد دلار به ایران (در واقع به دولت کودتا) پرداخت کند.

در مورد بند « ب » هندرسن می گوید « ما باید تصمیم بگیریم که آیا به دادن کمک ادامه دهیم و یا با عواقب سقوط دولت زاهدی مواجه شویم. در چنین صورت احتمالی ما بایستی از عناصر غیر کمونیست! (بخوانید دربار و عوامل مزدور ایرانی کودتا) در ایران پشتیبانی کنیم و ماهانه مبلغی که کمتر از ۵ میلیون دلار نباشد (یک برآورد تقریبی) به دولت ایران برای انجام پرداخت ها و هزینه های اساسی کمک نمائیم.»

در این جا این پرسش مطرح می شود که چگونه بود که در زمان دولت دکتر مصدق پرداخت ها و هزینه های اساسی دولت بدون ۵ میلیون دلار آمریکا تأمین میشد، اما پس از کودتای آمریکائی - انگلیس و دربار، بند ناف دولت کودتا به صندوق اعانه کاخ سفید بسته می شود؟!.

در مورد بند «پ» توصیه هندرسن این است « که در صورت بروز اشکال فنی در زمینه توافق و سازش، پیش از پایان یافتن برنامه کمک اضطراری ما با تمدید آن به طور موقتی بایستی مبلغی میان پنج تا شش میلیون دلار ماهیانه برای چندین ماه پرداخت شود.»

و اما در مورد بند «ت» در این بند است که جوهر سیاست استعماری آمریکا و انگلیس در زمینه مخالفت با تحقق ملی شدن صنعت نفت، یعنی مخالفت با آزادی و استقلال مردم ایران حتی به قیمت سقوط ایران در امپراطوری کمونیسم آشکار می شود. متن کامل بند «ت» به قرار زیر است:

«ت» - هرگاه هیچ توافقی در مورد نفت صورت نگیرد و به نظر ما تقصیر به گردن ایرانیان باشد، هرگاه فشار افکار عمومی و هیجان و احساسات، دولت ایران را ناچار سازد تقاضاهائی را مطرح سازد که برای انگلیس ها غیر قابل پذیرش باشد و ما آنرا غیر معقول و غیر منصفانه تلقی نمائیم، بعید است که ما با ادامه کمک های فوری خود از سرسختی و سازش ناپذیری ایران پشتیبانی نمائیم، حتی اگر قطع کمک مزبور ممکن است که منتهی به از پا درآمدن ایران و سقوط آن به زیر سلطه کمونیست ها شود.»

باید در این نکته از گزارش هندرسن تأمل کنیم که چه تقاضائی برای انگلیسی ها جز تبدیل ملی شدن صنعت نفت یا مالکیت حقیقی و حقوقی مطلق مردم ایران بر منابع ارضی خود به « نوعی ملی شدن » یعنی بقای حقوقی و حقیقی منافع انگلیس و در نتیجه ادامه نفوذ و دخالت امپراطوری در حاکمیت مردم غیر قابل پذیرش است و از این نکته هم غافل نمائیم هنگامی که در تقسیم منافع پس از تسلیم دولت زاهدی و تصویب قرارداد بر اساس تشکیل کنسرسیوم، ۴۰ درصد از سهام کنسرسیوم به آمریکا و شرکت های نفتی آن تعلق می گیرد، طبیعی است که طبق نظر سفیر ضد آزادی و استقلال ایران آمریکا وقتی تقاضاهای مطرح شده از سوی دولت کودتا برای انگلیس ها غیر قابل پذیرش باشد، طبعاً برای آمریکای ژنرال آیزنهاور رئیس جمهور حزب جمهوریخواه نیز غیر معقول و غیر منصفانه و در نتیجه غیر قابل قبول خواهد بود، اما دکتر مصدق به جز گناه نابخشودنی خود نسبت به امپراطوری انگلیس گناه دیگری نیز به خاطر مخالفت با

تمدید مقررات موسوم به « باتل » که داستان آن به قبل از دولت دکتر مصدق باز می‌گردد مرتکب شده است که برای وقوف به واقعیت این ارتکاب نابخشودنی از سوی آمریکا باید به اسناد موجود و منتشر شده دولت آمریکا مراجعه کرد. داستان از این قرار است که در موافقتنامه کمک نظامی آمریکا برای ایران شرایط محرمانه مهمی بکلی مکتوم مانده و مسئولان دولت های پیشین و از جمله شاه آنرا پنهان داشته بودند. آشکار گردیدن این شرایط و مخالفت دکتر مصدق با تمدید موافقت نامه و شرایط گنجانده شده در آن که برخلاف قانون اساسی بود تا آن زمان محرمانه نگهداشته شده بود و به آگاهی و تأیید مجلس نیز نرسیده بود، به موجب مفاد سند سری مورخ ۸ ژانویه ۱۹۵۲ هنگامی که موافقت نامه بین دو کشور نزدیک به پایان است سفیر آمریکا با مراجعه به دکتر مصدق نخست وزیر درخواست تمدید موافقت نامه برای ادامه کمک های نظامی دو کشور و پرداخت ۲۳ میلیون دلار هزینه سلاحهای جنگی و اعزام افسران و درجه داران ارتش آمریکا به ایران می نماید. دکتر مصدق پس از بررسی موافقت نامه و الزامات ناشی از آن و به ویژه تبصره الف از ماده « ۵ » قانون امنیت مشترک آمریکا و کشورهای دریافت کننده کمک های نظامی را ملزم می نمود که در صورت برخورد نظامی بین آمریکا و روسیه و اقمار به آمریکا به پیوندند، تجدید موافقت نامه و شرط محرمانه پیوست آن رابه مصلحت کشور ندیده و قبول این ماده از موافقت نامه را اولاً منافی اصل بیطرفی دولت ایران در جنگ سرد دانسته و ثانياً آنرا موجب برانگیختن بی دلیل روسیه شوروی می داند و از سفیر آمریکا می خواهد که دولت آمریکا، ایران را از پذیرش الزامات موضوع آن تبصره معاف دارد، زیرا به نظر نخست وزیر پذیرش تبصره مزبور در واقع انعقاد یک پیمان نظامی و قبول آن تنها منوط به تصویب مجلس شورای ملی می تواند باشد و مطرح ساختن آن موافقت نامه در بحبوحه کشمکش با انگلیس در مورد ملی شدن صنعت نفت به هیچ وجه به مصلحت نیست و دولت نمی تواند در صورت طرح آن در مجلس از آن دفاع کند. وی به دنبال این امتناع تأکید می کند که او نمی تواند تنها برای دریافت ۲۳ میلیون دلار کمک نظامی، استقلال رأی و عنان سیاست خارجی خویش را به دولت آمریکا بسپارد...» با مطالعه سند « بیانیه مربوط به سیاست پیشنهادی شورای امنیت ملی آمریکا از پرونده های شورای امنیت ملی - سری ۱۰۷ به تاریخ ۲۷ ژوئن ۱۹۵۱ میتوان به عمق استراتژی سیاسی نظامی و اقتصادی آمریکا در ایران و منطقه نفتی خاور میانه رسید که با توجه به حوادث پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و براندازی حکومت آزادی خواه و استقلال طلب دکتر مصدق تا امروز آنرا در سه ضلع مثلث،

حفظ و تحکیم سلطه آمریکا بر منابع نفتی، حمایت از اسرائیل و مخالفت با هرگونه تحول بنیادی در ساختارهای استبداد سیاسی دولت های منطقه خلاصه کرد. از این سند ما فقط به نقل بند اول آن که خود وافی به مقصود است اکتفا می کنیم:

بیانیه مربوط به سیاست پیشنهادی شورای امنیت ملی - کاملاً سری
واشنگتن ۲۷ ژوئن ۱۹۵۱

۱ - برای ایالات متحده حفظ استقلال و حاکمیت ملت ایران و بستگی استوار آن با جهان آزاد اهمیت حیاتی دارد، به خاطر موقعیت کلیدی استراتژیکی، منابع نفتی، و آسیب پذیری در برابر مداخله یا تهاجم نظامی اتحاد شوروی و براندازی سیاسی، ایران را باید یکی از هدف های همیشگی توسعه طلبی اتحاد شوروی تلقی کرد، از دست رفتن ایران به علت کوتاهی و قصور یا به علت دخالت شوروی موجب می گردد:

الف - امنیت کلیه منطقه خاورمیانه و همچنین پاکستان و هندوستان تهدید شود.

ب - جهان آزاد از دسترسی به نفت ایران و تهدید از دست دادن همه منابع نفت خاور میانه محروم شود، این رویدادها با توجه به اتکا فراوان اروپای غربی به منابع نفتی ایران و به ویژه به پالایشگاه آبادان منافع اقتصادی و نظامی غرب را چه در دوران صلح و چه در زمان جنگ به طور جدی به خطر می اندازد... این رویداد از زمره تحولات سیاسی و اقتصادی است که عواقب آن به طور جدی منافع امنیتی ایالات متحده را به خطر می اندازد. به این دلایل ایالات متحده باید به سیاست اساسی خود، یعنی اتخاذ کلیه تدابیر انجام شدنی برای حصول اطمینان از عدم سقوط ایران به زیر سلطه کمونیسم ادامه دهد.

۲ - وضعیت کنونی ایران به گونه ای است که چنانچه سر و سامان نیابد از دست رفتن ایران از کف جهان آزاد یا از راه قیام کمونیستی داخلی ناشی از تعصبات ذاتی و طبیعی، یا از راه تسلط کمونیست ها بر نهضت ملی، کاملاً امکان پذیر است، مهم آن است که یک دولت هوادار جهان آزاد در ایران بر قدرت باشد که توانائی حفظ نظم داخلی و مقاومت در مقابل تجاوز شوروی را داشته باشد. بنابراین ایالات متحده باید: « الف - حمایت سیاسی خود را در درجه اول از شاه به عنوان تنها منبع استمرار رهبری کنونی ادامه دهد...» سند شماره ۳۲ از کتاب اسناد سخن می گویند ص - ۱۹۱.

با توجه به همین قسمت از بیانیه مربوط به سیاست پیشنهادی شورای

امنیت ملی کاخ سفید می توان مفهوم واقعی گفته دکتر مصدق را در مورد توده - نفتی بودن حزب توده و نقش ویرانگر آن را در حمایت پشت جبهه از عاملان اصلی کودتا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر علیه رهبری جنبش ضد استبدادی و ضد استعماری مردم ایران درک کرد. این نکته بر هیچ ایرانی آزاده و آگاه از تاریخ دردناک روابط دیرینه همسایگی ایران با روسیه پوشیده نیست که روسیه (چه در دوران تزاریسم و چه در دوره بولشویسم) اگر خود نتوانست بطور مستقیم بر ایران مسلط شود، یک ایران عقب افتاده و استبداد زده و ناتوان را بر یک ایران مقتدر و آزاد و مستقل و پیشرفته ترجیح میداد. این سیاست تا دستیابی مردم ایران به حاکمیت مطلق خود بر حکومت و تا ادامه رژیم های استبدادی نظیر رژیم کنونی ولادیمیر پوتین در روسیه همچنان ادامه خواهد یافت. زیرا در استثمار و یغمای ثروتهای ملی ایران در زیر سلطه دولت های استبدادی و فاسد هیچ تفاوتی بین دموکراسی های غربی و شبه دموکراسی های شرقی وجود ندارد.

در حافظه تاریخی مردم ایران این نکته فراموش شدنی نیست که پس از کودتای ۱۲۹۹ رضا خان میرپنج به ابتکار انگلیس بر ضد هدفهای انقلاب مشروطیت، دولت انقلابی لنین از این کودتا به عنوان « نهضت بورژوا-دموکراتیک » و از مجری نظامی کودتا به عنوان نماینده این نهضت استقبال کرد. این استقبال در باطن برای سیاست دولت نوپای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ هیچ دلیلی جز جلوگیری از گسترش دموکراتیک دولت مشروطه در کنار مرزهای قفقاز و آسیای میانه تحت اشغال روسیه نداشت، زیرا طبق اسناد منتشر شده در تمام دوره وزارت جنگ و رئیس الوزرائی رضاخان و حتی تا اندکی پس از به سلطنت رسیدن او این مأمورین سیاسی شوروی در ایران یعنی « روتشتاین و شومیاتسکی » بودند که هم در مخابرات سری خود و هم در مقالاتشان در نشریه « نوی وستک، یا شرق جدید » رضاخان را با تجزیه و تحلیل های انحرافی خود نماینده نهضت بورژوا دموکراتیک ایران معرفی میکردند و امثال دکتر مصدق و مدرس را نماینده ارتجاع و فئودالیسم و جاسوس انگلیس می نامیدند و شگفت آنکه همین سیاست پس از گذشت ۴۰ سال در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت در جهت خاتمه دادن به استثمار شرکت نفت انگلیس و قطع دخالت دربار در حاکمیت ملی، و این بار به وسیله حزب توده و رهبری آن بر علیه دکتر مصدق نخست وزیر و مبتکر طرح و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در حمایت از سیاست امپراطوری انگلیس ادامه یافت. حزب توده تا می توانست گذشته از لجن مالی و تهمت و دروغ پراکنی های قلمی و زبانی در مطبوعات با ایجاد انواع تظاهرات عوامفریبانه توده نما، بر کوره ی سوزان

تبلیغات انگلیس ها در داخل و خارج به عنوان خطر سقوط ایران در گام کمونیسم دمید و دولت شوروی برخلاف ادعاهای ضد امپریالیستی و حامی خلق های زیر ستم به هیچ گونه کمک و حمایت به دولتی که برای استیفای حقوق طبیعی مردم خود با بزرگترین قدرتهای استثمارگر جهان درافتاده بود دست نزد، بلکه پس از برانداختن این دولت به وسیله کودتائی که به وسیله همان قدرتها تدارک شده بود، دولت شوروی پرداخت مطالبات دوران اشغال نظامی ایران را که از دولت دکتر مصدق دریغ کرده بود به دولت کودتای سپهبد زاهدی ارزانی داشت، زیرا در جوهر استراتژی سیاست روسیه که ایران یا باید در حلقه اقمار آن درآید و یا باید همچنان در عقب ماندگی و فقر فرهنگی و اجتماعی توده ها و استبداد حاکمان آن باقی بماند. هیچ تغییری به وجود نیامده بود.

عمده کردن خطر سلطه ی کمونیسم بر ایران و استفاده از حزب توده با رضایت شوروی در واقع محور اصلی تاکتیک امپراطوری انگلیس در جهت جلوگیری از تحقق هدفهای دوگانه دکتر مصدق در زمینه خلع کامل ید از منافع نفتی و گسترش حقوق اجتماعی و سیاسی مردم ایران در نهادهای قانونی بود، با توجه به واقعیت گذشته تغیر و اخطار و اولتیماتوم ترومن رئیس جمهور آمریکا به استالین برای خروج نیروهای اشغالگر شوروی از ایران پس از خاتمه جنگ و تعلل و خودداری روسیه از تخلیه خاک ایران و تأمل در مفاد بیانیه شورای امنیت ملی ۲۷ ژوئن ۱۹۵۱ که ذکر آن گذشت ثابت می کند که نه روسیه شوروی میتوانست با دخالت نظامی ایران را به زیر پرده آهنین بکشد و نه آمریکا اجازه میداد که با سقوط ایران به قول بیانیه منابع نفتی ایران و گلیه منافع نفتی آمریکا در خاور میانه به خطر بیفتد.

در این جاست که یکی از جمله آسیب شناسان اجتماعی با استفاده از مکتب پر رمز و راز خود، مخالفت خلیل ملکی با دکتر مصدق را ردیالانه دست آویز حقانیت دلایل آسیب شناسانه خود بر علیه رهبری دکتر مصدق قرار میدهد. اما تفاوت بین قصد و نیت او در تخطئه شخصیت رهبر جنبش آزادی بخش مردم ایران و قصد و نیت یکی از داناترین و فرزانه ترین و شجاعترین متفکران اجتماعی تاریخ معاصر ایران یعنی خلیل ملکی آشکار میشود. کسانی که از نزدیک با ملکی و عمق بینش اجتماعی او آشنائی دارند میدانند که ملکی با تکیه بر دانش عمیق خود بر مسائل اجتماعی ایران و روابط جهانی قدرت به روشنی میدانست در میدان نبرد ی چنین سهمناک، بدون وجود جبهه ای متشکل از پایگاههای مردمی و بدون وجود برنامه های هماهنگ ظرفیت ها و امکانات موجود و بدون وجود اتحاد

و همبستگی صادقانه و روشن بینانه در رهبری سیاسی، پیروزی بر بزرگترین قدرتهای مطلقه جهانی امکان پذیر نیست، اما تدارک این همه عوامل ضروری پس از سالها سلطه استبداد و خفقان رضاشاهی و سالها اشغال نظامی کشور به وسیله نیروهای نظامی قدرت های سلطه جو در جامعه ای درگیر با فقر اقتصادی و عقب ماندگی فرهنگ سیاسی و اجتماعی و وجود و ادامه نظام استبداد سیاسی و هرج و مرج اداری امری نیست که به وسیله یک نفر و یا در عمر کوتاه یک حکومت درگیر با قطب های نیرومند مخالف میسر شود

اما این همه موانع هم نمی توانست دلیلی بر این باشد که دکتر مصدق نمی بایست از مساعدترین فرصت های ممکن جهت استفاده از شرایط موجود برای تحقق بخشیدن به یکی از بزرگترین آرمانهای انقلاب مشروطیت که استقلال سیاسی کشور بود بهره برداری نکند. در آن زمان با طرح قرارداد الحاقی موسوم به قرارداد گس - گلشائیان (گلشائیان وزیر دارائی کابینه ساعد) می خواستند امتیاز نامه سال ۱۹۳۳ را که از طرف رضاشاه به ضرر ایران و به نفع انگلیس بسته شده بود بار دیگر با اندکی ترمیم به نفع ایران تمدید نمایند، درحالی که آمریکا با بستن قراردادهائی به میزان پنجاه - پنجاه با عربستان سعودی به میدان رقابت های نفتی خاورمیانه وارد شده بود، انگلیس درصدد بود که با چشم پوشی از مختصری از درآمدهای کلان سالانه خود از نفت جنوب به کمک شاه و مزدوران خود در مجلس شورای ملی راه را از این طریق بر گسترش نارضایتی مردم ایران مسدود و اصل کلی ملی شدن و لغو امتیاز را بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر در نطفه خفه کند.

خلیل ملکی در دیدار جمعی خود با دکتر مصدق در خانه او در روز ۳۱ تیرماه ۱۳۳۲ یعنی تقریباً یک ماه قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با صراحت و شجاعت خاص خود نقائص و مشکلات موجود دولت و بن بست های ناشی از نوطئه مخالفان و ضعف های ناشی از برخورد با شرایط ناهنجار سیاسی را بر می شمارد و بدون تعارف و مجامله نگرانی خود را از عاقبت و سرنوشت نهضت بیان میکند، اما هنگامی که دکتر مصدق در پاسخ به سخنان او می گوید: «اگر وضعیت به گونه ای است که او بیان میکند او هم اکنون آماده است از کار کناره گیری کند و سکان دولت را بدست دیگری بسپارد. ملکی در جواب دکتر مصدق با صداقت و صراحتی که در طبیعت او بود می گوید: «اقای دکتر مصدق این راهی را که شما میروید رو به جهنم است اما ما تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد.» در واقع طبق پیش بینی ملکی یک ماه بعد دهان پر عفونت و خونین جهنم کودتا گشوده شد و

در نتیجه هم دکتر را به زندان لشکر زرهی انداخت و خانه و زندگی او را به غارت و آتش رجاله های مزدور دربار و بهبهانی و کاشانی کشاند و هم خلیل ملکی شجاعترین و بزرگترین متفکر اجتماعی ما را به قلعه فلک الافلاک پرتاب کرد. اما ملکی نیز می توانست نظیر بقائی ها و مکی ها و کاشانی ها و حائری زاده ها و دیگر فرصت طلبان واقع گرا با پشت کردن به حقیقت به واقعیتی که وقوع آنرا و عواقب آن را پیش بینی میکرد به پیوندد، اما در کنار دکتر مصدق ایستاد و به حقیقت پشت نکرد و به واقعیتی که سرانجام جز شکست و ورشکستگی بنیادی سلطنت استبدادی نداشت نه پیوست، زیرا او از درک یک واقعیت محتوم دیگر نیز غافل نبود و میدانست که با تسلیم به « نوعی ملی شدن » طبق دلخواه انگلیس و آمریکا یعنی ادامه نفوذ و دخالت سیاسی انگلیس، علت و فلسفه وجودی دولت دکتر مصدق منتفی و ماده دوّم برنامه دولت او نیز که اصلاح قانون انتخابات و گسترش حاکمیت و مشارکت مردم بود به نفع شاه و مخالفان کثیر الاضلاع آزادی و عدالت اجتماعی به محاق فراموشی سپرده میشد و در نتیجه اگر به زعم آسیب شناسان نوظهور سیاسی کودتا به وقوع نمی پیوست، اما غارت منابع طبیعی و نفت و بقای حضور حقوقی و حقیقی استعمار و تحکیم استبداد سلطنت که با تشکیل مجلس مؤسسان قلابی گام های نخستین آن در تجاوز به حقوق ملت در قانون اساسی برداشته شده بود ادامه می یافت، از همه ی این ها گذشته پرسش این است که آیا مخالفان داخلی با دکتر مصدق و روش کار او مخالف بودند یا اساساً با برنامه او در استیفای حقوق مردم ایران و لغو امتیاز به بیگانگان که به تصویب اکثریت نمایندگان مجلس شانزدهم رسیده بود؟ اگر با قانون ملی شدن صنعت نفت و برنامه آزادی و مشارکت مردم در سرنوشت خود موافق بودند، پس چگونه بود که پس از کودتا و خلاص شدن از دست مصدق، شاه جوانبختا که کلیه اهرمهای قدرت سیاسی را در کف با کفایت خود گرفته بود، این برنامه را اجرا نکرد؟ اما این استعمارگران خارجی و تفنگداران دریائی آنها نبود که با اشغال نظامی دولت قانونی دکتر مصدق را ساقط کردند، بلکه دولت دکتر مصدق را با دست های نامرئی پشت پرده خود به دست مزدوران ایرانی دربار و آخوندها وابسته و دلارهایی که به وسیله آنها در جیب رجاله ها ریخته شده بود بزیر انداختند، یعنی به همان جنایتی دست زدند که به رهبری سیا در سال بعد (۱۳۳۳) با دولت قانونی و اصلاح گرای آرنز در گواتمالا و چند سال بعد با دولت مترقی آئنده در شیلی و فیلیپین و سایر کشورهای آفریقا و آمریکای لاتین مرتکب شدند.

با کودتای مرداد ۱۳۳۲ به همدستی آمریکا و انگلیس، محمدرضا شاه برای

همیشه مردم ایران را از توهم چو فرمان یزدان چو فرمان شاه و تقدس موهبت الهی بودن سلطنت خلاص کرده، آنچه از امتناع دکتر مصدق از تسلیم و سازش و عدول از اساس ملی شدن صنعت نفت و کودتای مرداد ۱۳۳۲ در تاریخ و در حافظه جمعی مردم ما و نسل های آینده کشور باقی مانده و باقی خواهد ماند آنست که طلسم تقدیر تاریخی چندین صد ساله دین و دولت در نظام استبداد سیاسی ایران با پایداری و پایداری و سازش ناپذیری دکتر مصدق در برابر استعمار و استبداد شکسته شد و دیری نخواهد کشید که ولایت مطلقه جهل و خرافه فقاقت دینی نیز به دنبال همزاد دیرینه خود به زباله دانی تاریخ در خواهد غلتید.

شگفتا که چگونه است که امروز پس از ۵۴ سال گذشته از آن واقعیت خائنانه ضد آزادی و استقلال ایران و ۲۵ سال پس از ورشکسته شدن آن در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و ۲۸ سال پس از سلطه واقعیتی به نام ولایت فقیه که فرزند حلال زاده کودتای ۱۳۳۲ بود، بازماندگان و طرفداران الگوهای بدلی ورشکسته با پشت کردن به حقیقت از واقعیت ورشکسته دست بر نمیدارند. به قول حافظ:

سرای مدرسه و بحث علم و طاق و رواق

چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست

نگاه به سرنوشت محمد رضاشاه و دکتر مصدق برای وجدانهای بیدار و آزاد از عقده ی ورشکستگی ها (عبرت انگیز است) یعنی نگاه به سرنوشت و عاقبت آن کس که با کودتا به پیروزی رسید و از سلطنت متزلزل خود به مسند مستبد خودگامه و خود فروخته ارتقا یافت و آن کس که از کودتا شکست خورد و از مقام رهبری جنبش آزادی خواهی مردم ایران به گوشه زندان و تبعید افتاد،

نگاه به سرنوشت آن کس که گفت « آری » اما حتی حامیان و همدستانش در کودتا، یعنی آمریکا و انگلیس نیز از پناه دادن او در خاک خود امتناع کردند، و نگاه به سرنوشت آن کس که گفت « نه » و در حافظه تاریخی مردم وطن خود به جاودانگی رسید.

دکتر مصدق در مجلس چهاردهم، یعنی پس از شهریور ۱۳۲۰ و پایان دوران بیست ساله اِختناق و استبداد رضا شاهی دشواری مبارزه با استبداد و استعمار را به دنبال سالها خفقان سیاسی و اجتماعی با درخشندگی خاص مرکوز در فرهنگ اندیشه نقد خود پیش بینی می کند به قرار زیر:

« هیچ ملتی در سایه استبداد به جایی نرسید، آنها که دوره بیست ساله (استبداد رضاشاهی) را با این دوره که از آزادی فقط اسمی شنیده ایم مقایسه میکنند در اشتباهند، زیرا سال ها لازم است که به عکس العمل دوره بیست ساله

(استبداد رضا شاهی) خاتمه داده شود... دیکتاتور شبیه به پدری است که اولاد خود را از محیط عمل و کار دور کند و پس از مرگ خود، اولادی بی تجربه و بی عمل بگذارد. پس مدتی لازم است که اولاد او مجرب و مستعد کارش شود... یا باید گفت که در جامعه افراد در حکم هیچ اند و باید آنها را یکنفر اداره کند، این همان سلطنت استبدادی است که بود. پس مجلس برای چه خواستند و قانون اساسی برای چه نوشتند؟ و یا باید گفت که حکومت ملی است و تمام مردم باید غمخوار جامعه باشند و در مقدرات آن شرکت نمایند، در این صورت منجی و پیشوا مورد ندارد...» (۶ اسفند ۱۳۲۲).

کلام دکتر مصدق همچنان در گوش تاریخ و در حافظه تاریخی مردم ایران طنین انداز است که هیچ ملتی در سایه استبداد به جایی نمیرسد و هیچ استبدادی بدون مبارزه و فداکاری دائمی مردم نابود نمی شود و هیچ مستبدی تفکر آزاد و بیان اندیشه نقاد را در جهت رشد و تکامل فرهنگ اجتماعی و سیاسی جامعه تحمل نمی کند، به همین علت است که به قول مصدق اولاد بی تجربه و نامستعد بازمانده از ۲۰ سال خفقان رضا شاهی از پس دفاع از هجوم مشترک استعمار و استبداد به جنبش آزادی خواهی ملی شدن صنعت نفت بر نیامدند و از آثار خفقان اجتماعی و سیاسی از ۲۵ سال کودتای مرداد ۱۳۳۲ مردم جز نجات از یوغ دیکتاتور خودکامه چشم انداز دیگری از آزادی دسترسی نداشتند.

و اما هیچ قاعده و قانون عقلی و اخلاقی فرد را در هر مقام و موقع اجتماعی و سیاسی از ادای مسئولیت وجدانی خود در مخالفت با استبداد و دفاع از آزادی، در مبارزه با واقعیت ضد آزادی موجود در برابر حقیقت آرمانی باز نمی دارد.

در پایان باید بگویم که این همه دفاع از حقیقت تاریخی و جاودانه انسانی است که در تمام دوران عمر پرماجرایی خود دفاع از مصلحت مردم را بر مصلحت خویش ترجیح میداد نه طرفداری از کیش شخصیت پرستی است و نه تقدس مابی و ایقان مؤمنانه به هر کس و هر کیش و هر مسلک خارج از اصول اندیشه انتقادی.



علم و جامعه را بعنوان هدیه برای دوستان خود مشترک شوید
تا هم یادی از آنها کرده باشید و هم، یاری به ما.